PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

PL 248 F288M8 1868

Fasīh Dede, Ahmed
Münāzara-'i gül mül

3770

18/219

Fasīḥ Dede, Aḥmed

Münāẓara-i gül ü mül

PL
248
F288M8
1868

مناظرهٔ گل مل

✻ بسم الله الرحمن الرحيم ✻

رنگين گل چمنستان حمد وسپاس ۰ وبهين نوباوهٔ بوستان ثناء بيقياس ۰ او پادشاه رفيع بارگاه عوالم هژده هزار ۰ وسلطان بلند آسمان قلمرو «لمن الملك اليوم لله الواحد القهار» جناب جلالتمآبنه سزاوار ولايق در كه مجلس خوش طرح جهانی دست صنع حكمتی ساخته وآراسته ۰ وه مينای زيبا مينا آسمانی يد مؤيد قدرتی پرداخته وپيراسته ۰ ... گرانبها زرين ساغر آفتاب رخشانی وسيمين كاسهٔ ماه تابانی دائره گردان ايلدی ۰

LIBRARY
DEC 5 1971
UNIVERSITY OF TORONTO

(بقيه‌سی)

بترتیبی نهاده بزم عالم
که نه یکموی باید بیش ونه کم

وعطر آکنبرك صلواة وسلام ورعنا غنچهٔ درود تحیات اول سر مجلس خاص الخاص قربیت ومحرم بالا نشین حرم احدیت ·

(لمنشئه)

اولدر اول سر مجلس پیغمبرانکیم جمله سی
معجزاتی جامنك برجرعه سینه تشنه لب

ذات مکرمت صفاتلرندن شایسته وانسب واولی درکه · هرزه گردان بریّهٔ جهالت اولان گمراهانی که دلتشنکئ حرارت ضلالتدن سینهٔ بی سکینه لری پرسوز وتابناك · ولب پرتابلری چاك چاك ایکن جام صهبای نشوه زای شهادتی که لا اله الا الله در · وساغر پرفیض وبیکدر تصدیق رسالتی محمد رسول الله در · نوش ایتدیروب منشرح الصدر دین مبینی رطب اللسان ایمان با امان ایلدی ·

بین چشمه سارهای هویت که رشح آن
از چشمهٔ دومیم محمد بود روان

صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه اجمعین ·

بعدازین بوشکسته سردست نامرادی وآوارهٔ
بریهٔ ناشادی برشبانگاه مطالعه فرمای صحیفهٔ
حال پریشان مآل ونظر انداز نقش سرلوحهٔ
سخت وفعال اولدم · بوعالی بارگاه هفت گروهٔ طناب
ستونده وبو ساحهٔ فسیح المساحهٔ ساهرهٔ قیرکونده
بنچون نه برکوشهٔ آسایش واستراحت · ونه برجای
آرامش وراحت بولدم · پس آنگاه تکاور چابکرو
اندیشه‌یه صحرای بی پایان تفکرده نقدر ارخای
عنان جولان ایتدم · بن بیکس وستمکش روزگاری
وپای درگل حیرت اضطراری مضیق چاه قعر ناپاب
غمدن استخلاصه نه برمرد عالیهمت · وگرداب یم
اضطراب والمدن خلاصه نه برصاحب دولت ·
ملاحظه قیلدم · لاجرم سرشوریدهٔ بیبخت
ودولتم فرو بردهٔ گریبان حیرت ودل آشفتهٔ
بی تاب وطاقتم مستغرق دریای اندیشه وفکرت
ایدوب · آیادرد دل بیمار نه‌در · خسته‌می · نه‌مقوله
طبیب حاذق نبضشناس دواسازه عرض واعلام
وزخم ناسور کشتهٔ وجود شکسته‌می نه کونه
مرهمزن مروت وچاره ساز دلنوازه اظهار وافهام

(ایتیم)

ایتسم دیمکاك اثناسنده بر نوشنید فرحفزا
و دلکش ادا کوشزد سامعه پیرا اولدیکه

(لمنشئه)

نه طورر سك فصیح بیچاره

غرق اولوب بحر اضطراب غمه

سور جبین نیازی درکهنه

حالك عرض ایت او صدر محترمه

نیجه صدر محترم ، برکزیدهٔ نوع بنی آدم ، انکشت نمای
جملهٔ عالم آصف برمکی کرم ، صاحب السیف والقلم ،

وزیران جهانك شان و شوکتله سر افرازی

مشیران زمانك حسن تدبیر ایله ممتازی

شه جمجاه دورانك کزیده صدر دورانی

شهنشاه جهانکیرك سپهسالار منصوری

نیجه سپهسالار منصور ، برطرف سازفتنه و شروشوری ،
مدبر امور جمهور دریای فضل وکان دانش نظام الملك
آفرینش ، وزیر مشرق و مغرب مشیر عدل قرین ،
که باد رایت عالیش تا ابد منصور ، نه در حدیقهٔ فکرش
وزیده باد غلط ، نه در صحیفهٔ عزمش نشسته کرد
فتور ، مالك رأی رزین حسن تدبیر یعنی وزیران وزیر

(لمنشئه)

دستور مکرم و مفخم

احمد پاشا وزیر اعظم

افخم

زهی دستور اعظم کز تلاطم باز میدارد
شکوه ذات او هم بحر پرآشوب امکانرا
سلیمانرا اکر در مسند آصف ندیدی
نظر کن در وزارت شوکت نواب سلطانرا
ز رأیش اقتباس نورا کر دیدی ادا کردی
مه نو وام چندین ساله خورشید تابانرا
چو افتد کوته از بسیاری وسعت خیالتها
نظر با عرض علم او سپهر تنك میدانرا
درا محفل که آن دریای دانش موجزن کردد
شود انکشت حیرت موج برلب بحر عمانرا

بیت

تجاوز قدر المدح حتی کانه
باحسن ما یثنی علیه یعاب

اطال الله عمره ودولته الی یوم التناد . بالنبی وآله الامجاد .

(لمنشئه)

همیشه تا که قضا و قدر سخن کوید
زهی دولت واقبال باد بی اهمال

قضا معاون او بالعشی والاشراق
قدر موافق او بالغدو والاصال

تا که سن پامال وخاك وحقیره دستگیر اولوب بو دام غم آلامدن آزاد بلکه بر تنکاه لطفه شایان کوروب پایهٔ سایهٔ همسایه کز برابر طاق سبعشداد ایده‌لر . بن دلفکار حیرت وافکار دخی بو وجهله جبهه‌سایی درگاه آسمانمدار ونه‌یوزدن انتساب نواب کامیاب صدر کامکار ایدوب مظهر مرحمت وعاطفت مسندآرای صدر سعادت وصدر پیرای سریر دولت وزارت اولسم . زیرا بکن بو صورت خاطره جلوه‌کر مرآت ژنکپذیر خاطر عبد حقیر اولدیکه . مضمار نظم واشعارده اولدوغی کبی نیجه زمان دامن درمیان کوشش واهتمام . ومشمر ساز ساعد سعی واقدام . اولدوغم وادیٔ دلکشای انشاده دخی ادهم مشکین‌رقم قلم چابکقدمده برای بهانهٔ لطف ومرحمت لا لغرض اظهار معرفت عطف عنان علی قدر الامکان اظهارنك وتاز جولان اولنه . بنابرین ارباب طبع فارسرمیدن بر سخن آشنا وخوش ادانك مقام مجمده نغمه‌سرای ایجاد

ونوا پیرای انشاد اولدوغی ٭ مناظرهٔ کل ومل ٭
نام اثری وباصول منشیانه شکسته بسته پردهٔ
ترکیانه وزبان رومیانه ترانه اولنوب پیشنهاد آصف
جمجاه سلیمانجناب وعرضه داشت صدر کامبین
وکامیاب قیلنه (هرکس بقدر همت خود کار میکند)
متوقعدرکه پرتو نیر کرم بیدریغ بیوریلوب بو ذرهٔ
ناچیز وکمتر رشك افکن خورشید خاور بیوریله
« ان الله لا یضیع اجر المحسنین » (صفت بهار
نزهت آثار) بر وقت نزهتفزا وبهجت پیراده یعنی
موسم بهار دلکشاده (حافظ شیرازی)

رونق عهد شبابست دکر بستانرا
میرسد مژدهٔ کل بلبل خوش الحانرا

دیکر

ایردی نوروز ینه کلدی کلستانه صبا
ویردی پیغام کلی بلبل نالانه صبا

نسیم خوش شمیم صبا که پیك پیغام رس مقدم
شاه نوروز یدر مژدهٔ تشریف خسرو فیروز نو بهاری
ایله طراوت افزای فضای کلزار اولوب دیبای زیبای
رنکا رنك بوقلمون واطلس خوشقماش سبز کون
چمنی برسم اعزاز پای انداز .

(لمنشئه)

چمن ظن ایلمك بوسبز کون خارای پروجی
صبا شاهنشه ملك بهاره ایتدی پای انداز

وهر نهال نقره پاش گلشن برای مژدگانه · وغنچهٔ شیرین تبسم چمن بطریق شکرانه · دامن دامن نثار سیماب وایثار زرکیاب قیلورلر ·

(لمنشئه)

برای مژدهٔ فصل بهار میریزند
همه نهال گلستان شکوفه چون زروسیم

زربکه غنچه نهان داشت مدتی بچمن
بشکر مقدم گل کرد جمله را ایثار

وبسیط روی زمین · بساط انبساط افزای رنگین · ایله یعنی چمن شکوفهٔ سمن ویاسمین وسنبل ونسرین ونرکس وریاحین · برله پرزیور وتزیین اولوب ·

صحن زمینی سنبل بکزتدی آسمانه
برنقش دلکش اولدی اویدی زمین زمانه

(دیگر)

زرنك سبزه وشکل ریاحین
زمین گویا بصورت آسمان شد

نمونه نمای سپهر برین وهوای فرحفزای صبحدم مانند دم اعجاز توأم مسیح ابن مریم حیاتبخش وفیضنثار وعنبر نسیم شمیم شمال مثال گیسوی سنبلبوی گلعذاران عبیرافشان ومشکبار ·

(المنشئه)

هواچو باد مسیحا مدام فیض آثار
صباچو طرهٔ خوبان تمام مشکینم

(دیگر)

زمین شمامهٔ کافور گشت بسکه بخاك
هوا عبیر فشانست وباد عنبربار

وجویبار پرامواج کازار · ولولهٔ بلند آواز وخوش الحانه · وغلغلهٔ فاختکان تیز آهنك ونواخواندن دیوانه · وار بی آرام وقرار · اولوب زنجیر گرهگیرین کشیده قیلارق مثال سیلاب خیدهٔ غمدیدهٔ عاشق زار سواسو گشت وگذارده وجرعهٔ ژالهدن نرگس مست زرین قدحن ولالهٔ نعمان پیالهسن لبریزوسرشار ایدوب میان سبزهزارده دفع درد سر خمارده ·

زخاك لاله صبوحی کنان برون آمد
شکست نرگس رعنا بیك پیاله خمار

وقطرات شبنم ژاله روی كل رعنا نمودار عذار لاله رنك وخوی‌كردهٔ دلدار . وهر نهال شكوفه زار كلزار وجنبش باد بهار ایله بر دلبر سیمین اندام وخوش اطوار . اولور . (المنشئه)

روی پر ژالهٔ كل خندان
شد چو خوی‌كرده عارض خوبان

هر نهال شكوفه زار چمن
كشته یكدلربای سیمین تن

ومطربان نغمه سرایان كلستان . یعنی بلبلان هزار دستان بوستان . شاخسار نهال كل وارغوان . وغصون پرشكوفهٔ كوناكون درختانده هر بری بر مقامدن زمزمه ساز ودمدمه پرداز اولوب كیمی بو نغمات خوش آهنكله كه .

وقت كلستست نوش كن بادهٔ چون كلاب را
بلبل نغمه ساز كن بلبلهٔ شراب را

وكیمی پاكیزه لهجهٔ تحمل كداز ایله بر ترنمات طرب افزایه سر آغاز ایتمكله كه .

كل ساغرین پر ایتدی كلك پرخروش اولك
یعنی ایرشدی وقت طرب باده نوش اولك

وکاه بو نغمهٔ نشاط آمیز ۰ و انبساط انگیز ۰
ایله که ۰

دمید گرداب جوی خطز نگاری
یا اودر قدح افکن شراب گلناری

ترانه سنج واوله ساز اولوب تشویق یاران صهبا کشان وترغیب رندان میکساران ایلرز ۰ ومعتکفان جوامع عبادت وپیغوله گزینان صوامع ریاضت پیران چله کشان خلوت واربعین ومریدان توحید سنجان وحجره نشین برمصداق کریمهٔ « فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها » برای تماشای صنع لایزالی ومشاهدهٔ آیات بینات ذوالجلالی گروها گروه سیر صحرا وچمنزاره وگشت دشت وکوهساره چیقوب ۰

برك درختان سبز درنظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

بو مظاهرهٔ غامرهٔ غبراده سرزده وآشکار اولان اشجار پربرك وبار ونباتات ازهاره که صنایع بدایع الآثار جناب حضرت پروردکار وهر برك سبز گلستان بر زبان عذب البیان اولوب « وما من شیء

الا یسبح بحمده » آیت کریمه سنجه لیل ونهار السنهٔ حالیه وقالیه‌لریله حامد وثنا کویان حضرت ایزد کردکار وذاکر تسبیح خوانان خدای آمرزکاردر .

هر کیاهی که از زمین روید
وحده لاشریك له کوید

(قطعه)

تأمل فی ریاض الارض وانظر
الی آثار ما صنع الملیك
عیون من لجین شاخصات
باحداق کما الذهب السبیك
علی قصب الزبرجد شاهدات
بان الله لیس له شریك

مضمون بلاغت مشحونی اوزره مطالعه فرمای رشك چشم بیدار ونظر انداز تأمل واعتبار اولدقلرنجه کیمی آل لسانی بومصراع حلاوتبخش شیرینکوار ایله (سبحان خالق الموت والحیات) درشکرخوار وکیمسنك عندلیب زبانی مبانهٔ زمین وآسمانی بوسجع خوش تعبیر وپاکیزه معانی ایله (سبحان الحی الذی لا یموت) در . پرناله وزاری ایدوب

بیا تفرج آیات صنع باری کن
که داده است بار اینهمه گهر باری

قطعه

تو خود نمیکنی اندیشه کاین بدایع صنع
ز کتم غیب که می آورند بصدر ظهور
درین حدیقه که آن بردوازده برجست
که کرده است روان صدهزار چشمهٔ نور

ومیخوارهکان ارباب عشرت فوج فوج هرکوشهٔ
کنارده طرح مجلس می وبزم شراب ایدوب کاه
وبیکاه بوسرود فرح آلود وخاطر خواهله که

با می بکنار جوی میباید بود
وزغصه کناره جوی میباید بود

دیگر

این مدت عمر همچو کل ده روزه است
خندان لب و تازه روی میباید بود

و باده نوشان انتخاب صحبت موج موج کنارهٔ دریای
تلاطم زن چمن ولب پر طرب جویبارده زورق
صهبا ایله جهان عیش ودم عالم آب ودمبدم بونشید
دلپسند مناسب الحاله که

ساقی صون اوزورق شرابی
جای ایلیه لم کنار آبی

کویا لب جوی و بادهٔ ناب
قت قت دم عیش و عالم آب

نعرهٔ بلند نوشانوش و کبابك جوش وخروشی پیوستهٔ مقعر چرخ والاطارم ایلیوب ساقیٔ شیرینکارلر دخی که هر برینك اوصاف حسن دلپذیر ولطافت جمال عالمکیرلری

بهاری آب و رنکش صد کلستان
رخش در زلف شمعی در شبستان

نظم

رخی چون برك کل بسیار نازك
تنی همچون دل بیمار نازك
زتنکی جای حرفش در دهان نه
میان خود در میانه از نزاکت
از و پیمانهٔ می تاب دارد
کل از عکس رخش درآب دارد

مصداقنه ماصدق واقع اولمشدر . مشاطهٔ عروس دختر رزاولوب رلکلکردن جام پرتاب شرابی پیراهن پوش آل ایدوب حجله کاه مجلسده هر ساغر زر برفانوس عروسه وصحن نزهتکاه بزمده هر پیالهٔ زر برطاوسه دونوب دست رندان می آشامده جولان واطراف دائرهٔ بزم لمامده دوران ایدر . الحاصل حین اجتماع

كل و مل و هر بلبله دل واوله آرا وغلغل پیرا
بر بلبل و باده گلگون ایله مملو هر جام شراب ناب
بر کل سیراب اولدوغی ایام صفا انجامده

باغ بزم از پیاله پر کل شد
غلغل شیشه صوت بلبل شد

میانهٔ کل و ملده آتش زبانه کش مناظره محاورهٔ
اشتغال بولوب تعریف فضیلات گوهر ذات
وتوصیف حسن صفاته سر آغاز وطرفیندن جلوه گر
منصهٔ صدور اولان نغمات لطیفه انگیز ونکات
رنك آمیز سخنی شعبدلندروب بر مصداق « اللاغ
مفتاح الخصومة » دائرهٔ اعتدالدن رسیدهٔ مقام
قیل وقال بلکه واصل بلند پردهٔ انزاع و جدالدن
ایرلیوب کل جرا (بدل بزکین و برخ برزچین)
کره پیرای جبین وخنده فرمای دهن استهزا
اولدرق بو کونه غنچه کشای کلباچخهٔ مقال اولدیکه

* خطاب کل بمل *

ای مل . اکر بنی یعنی وجود وبهبودمده مرکوز
وموجود اولان خصائل لطیفهٔ کونا کون وفضائل
شریفهٔ روزافزوندن بیخبر وآکاه ایسك بن پادشاه
فرمانفرمای نزهتزمین ریاحینم . ورونق چارسوی

شش جهت زمان و زیور جمال هفت اقلیم زمینم ·
عطار دکانچهٔ بازار نوبهارم · وسپهسالار خیل
بوستان وکلزارم · چشم نرکس شهلا کمال صفوت
آیینهٔ دیدار و نهایت طراوت رخسارمده خیره وحیران
قالوب ونظم لؤلؤ انتظام مناسب المقامی ورد زبان ایدر ·

کنجایش جلوهٔ جمالت
در حوصلهٔ نظر نبوده است

وسوسن زباندراز بیان وصف کمال ومدحت جمالده
ابکم ولال اولوب بو بیتله لجنبان دهان حال اولور ·

مکر همان تو کنی وصف حسن خود ورنه
نظاره‌کان جمال تو بیزبان شده اند

سرو سرکش آزاده باغ مثال قمری طوق برکردن قد
سرافرازندر (سرو هرچند که آزاد بود بندهٔ ماست)
خطیب جامع کلزار که عندلیب نازك صدا و پاکیزه
ادادر · فراز منبر سرو بالاده خطبهٔ بلاغت عنوانی
بنم نام بلند رتبهٔ نیلك انجامه قرائت ایلر ·

بنام خسرو کل کرد خطبهٔ خوبی
چو عندلیب بشد بر منابر اشجار

وهزاردستان کلستان که واعظ خوشنفس مرغان

مرغزار بهاردر . همواره دعای دولت روزافزوننی ایدر . بیك سبكپای نسیم صبا كه سیاه چین محبوبان ومسافر شام كاكل عنبرفام مهرویان اولغله (دماغ عاشقان زبوی جان می آورد هردم) كاه دست آویز بوی دلاویز كیسوی بتان وكاه خبررسیدن چكونكی حال دل پریشانله راحترس عشاق مضطرب‌حال وفرحبخش مشتاقان ملال اشتمالدر . نیم كدای بیسروپای بوی دلجویمدر . ومشك نافچهٔ تاتاركه خوی نیكوی خوبان آهو چشم مشیر شكار ومحبوبان جادونكاه فسونكاردن اخذ نكهت وشمیم ایدربنم آشنای قدیممدر . عاشقان زار وشیدا آتشین رخسار معشوقان دلارایی كه .

تاب یوق دیدهٔ عشاقده نظاره سنه
شعله اولسه نكه آتش رخساره سنه

فی الحقیقه نكاه نرمسوز عشاق ناشكیبادر . بنم عارض رنكین بیهمتا و عذار نازكترین عالم آرامه تشبیه ونظیر ایدرلر . ولطیفطبعان نازكمشربان زمانه خوی خوشبتان پری وشان ملكی الخصال معطر ساز مشام عالمیان اولان شمیم مشك افشانمه

منسوب طورلر . ابر بهار دلکشا که عندنده هر قطرهٔ فیضباری بر گوهر یکدانهٔ بی بهادر . ((ومن الماء کل شیء حی)) کریمه سنجه خشکمانده ٔ نهانخانهٔ لحد زمین اولان نباتات وازهار فیضبخش حیات واشجار بی برك وبار کارزاره سبب تقویت نشوونمادر . بنم دایهٔ مهربانمدر . وماهتاب که مشاطهٔ رخسارهٔ عروسان باغدر . یعنی غالیه بخش رنك روی اوراق کلشن نکهتگونه سای چهرهٔ شکوفهٔ گونا گون چمندر صباغ پیرایهٔ جمال کیتیفروزمدر . شمع پرتو کفن جمع انجمنم بلکه اول یوسف مصری چمنم که درون خلوتخانهٔ غنچه‌ده دست گستاخ زلیخای باد دامن پاکی چاك چاك اتمشدر .

صبان زلیخا خلوتیدر غنچهٔ سر بسته کیم
چقدی آندن دامن پاکیله یوسف وار کل

یعقوب نهانی تحملم کیم . میان خس وخاشاکده خار دل آزار فراقله دامانم چاك چاك اتمشدر . ومثال درون غنچه خون افتراقله دل نالانم لعلناك ایکن متبسم وشکفته رویم .

دل موجخیز درد جبین صافی از کره
دریای اضطرابم وکوه تحملم

وحسب حالنده بو زمزمه كوش كذارك اولديغى كه سخن سنجان مقام عجمدن صدور ايدوب هنكوش كوش جهانيان اولمشدر .

چه حالتست كه كل با وجود حسن وجمال

دلش پرست زخون دامنش پراز خارست

وپاكيزه دامنم كه ميانهٔ اقرانمده سرخروى وكشاده جبينم . واكر هيچ خبردار دكلسك بيل وآكاه اول كه بن بو مسافرم كه بو كلشن سراى دهر خزانپرورهٔ عالم غيب لاريب اقليم لار يجدن بتمشم

در ساحت آرامكه دهر غريبم

من قدسيم اين كلشن خاكى وطنم نيست

وبر شاهد زيبايم كه خانوادهٔ جمال وكمالدن ظهور ايتمشم . شمع پرنم انجمن آراى كلشن نم تابش رخسار مهوشمدن روشن وافروخته در . ولالهٔ نعمان جگر سوزش رشك آتشين جمال پرنمدن داغ بر درون ودلسوخته در . بن شيخ سجاده نشين خانقاه كلشنى يم كه تكميل اربعين ايدوب خلوتخانهٔ غنچه دن چيقمشم . اصوات حالت فزاى مرغان خوشنوا وازكار تحمل رباى بلبلان نغمه سرالردن

بیصبر واختیار وجد وجوشده کاوب جامهٔ سبز رنکمی صد چاك وپاره پاره قیلشم .

دل مارا نوای بلبلان در وجد می آرد
کباب مابیال شعلهٔ آواز میکردد

بنفشه خرقهٔ کبود پوش وکلهکش مرید خاص الخاصدرکه همیشه سر بجیب بردهٔ پردهٔ اهل مراقبه واندیشه‌در . ولالهٔ لعلفام چراغ خاص مجمره‌دار اخلاصدرکه هرکاه قلب آکاهی جلوه‌کاه نور سیاهدر .

چقردی از بهینن تکیه‌کاه‌کلستان ایچره
دل لاله نوله نور سیهله اولسه نورانی

هرکیمکه برذم بی شم ایلیه زیبا کل وزیب تارك «انا ارسلناك» بی‌سایه سرو حدیقهٔ اولاك .

قامتی کیم اولدی باغ لامکان پیرایه‌سی
نوردن بر سرودر دوشمز زمینه سایه‌سی

طوطیٔ معجز سخن چهزار بلاغ رعنا نرکس مازاغ غنچهٔ رنکین تبسم انا املح بلبل شیرین ترنم انا افصح جلای مجلای دانش وبینش نور دیدهٔ آفرینش خواجهٔ کائنات فخر العالمین یعنی حضرت «محمد» الامین .

محمد صيقل مرآت بينش
نظر بخشاى چشم آفرينش

شفاعت بخش جرم آباد هستى
قناعت سنج ملك تنكدستى

شفاعتى اندر كل آغوش خودمى روزن شريعت را
انواى دوش ميبرد .

فلك كلدسته بى طرف كلاهش
ملك پروانهٔ شمع نكاهش

صلى الله عليه وآله حضرتلرينه .

شميم ايليجه تازه كل نورسيده يى
كلشن پر اولدى بانك صلوة هزاردن

مضمونجه كلبانك پى اندربى صلاة وسلامى طنين
انداز هفتين قباب سپهر برين ايدر . اما اول
كيسه كه سندن برجرعه نوش ايدر عياذاً بالله
الغفور ميل ارتكاب هزار فسق وفجور . واكتساب
صد كونه شرو شور ايلر . بو آثار كثيره وموفوره
وخصوصا المعدوده ومحصوره كه حكايتكان يكان
موضوع قطعه بيان ايلدم . هنوز ذات وصفاتنده
موجود ومكنوزدر . زنهار (لافيست كه سر بسر

(خلافست)

خلافست) دیو پیرامن دامن سخن بخلافی آلودهٔ
آلایش دروغ بی‌فروغ خود فروشی ظن
ایدوب استبعاد استکثار ایتمه که قدرت بالغهٔ
بالغهٔ جناب خلاق علی الاطلاق دن جل شانه
بعید دکلدرکه خواص جمیع اشیای مکوناتی
شیٔ واحدده جمع ودرج ایلیه «لیس من الله
بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد» ای (دل) بی تأمل
سن مگر بر کیسه‌میسن که سر بیهوشکی رندانکه
بالند وفراز ایدوب انجام کاردن بیخبر وغافلسک
آخر کار خوشه‌را دیدی کردن سرکشی دکرمفسراز

پست ایدر قدرینی آخر کشینك سرکشلك
سرفراز اولور او عارفکه اوله افکنده

وکندوکی یاددن فراموش ایلمشسك یعنی وجود
غفلت آلودکده مقدار ذرهٔ ناچیز شعور وتمیز
قالمیوب فرق نیکو و بددن بری وعاطلسك وسن اول
ناحفاظسك هر کیم سنکله همبزم وهمدملك ایلیه .
بی برك وساز وبلکه بی سروسامان اولور (درکوی
خرابات نباشد سروسامان) وبن سراپا برکم وهر کیم
بر نفس سندن دم اوردی . یعنی سنکله که کرم

الفت ومحرم اولدی · كدای بینوا اولدی ·
(ای وای بركسی كه شده مبتلای تو) بلبلان خوش
الحان كلستان خود برك ونوایی بندن اخذ وجلب
ایدرلر بساط وانبساط بیرا ونشاط افزای سبزه‌زار
بزم تختگاهم وكوشهٔ خرابات تنك وتار سنك
جایگاهكدر · پاكیزه دامنان صغار وكبار عالم وپاكان
خاص وعام بنی آدم بنم محب هوا خواهلرم رند
بیهوش وقلاش ومست ومدهوش واوباش سنك
مصاحب وهمراهلركدر · هزار محسنات نیكویی
بنم جواهر آبدار كفتارمده‌دركه سنك قبایح
وبد خواهلكده هیچ سوز واصلا كلام یوقدر ·
سنك آسیب وكزندك برثوب لطیفه رسیده اوله یعنی
سندن برقاچ قطره برلباس پاكیزه‌یه چكیلده اوله
ناپاك ومهملات اولوب (مردار بود كه هیچ نمازی
نبود) مانع اقامت صلوة اولور · پاكان مردمان زمانه
خود بنم آب دجویی كه كلاب خوشبودر · پیراهن
طاهر وخلع فاخره‌لرندن ماعدا صفحهٔ جمال
عدیم المثاللرندن زیب كرده وزینت دادهٔ كلك
بی عیب وعلل ·

چمن آرای گلستان جهان جل جلال
چهرهٔ بود تصاویر ازل عز وجل

در پاشیده قیلوب مظهر ایدرلر یکپاره کروه خوبان عشوه پردازه نکه انداز اول تا معلوم ایدینه سك که جمیعندن بالاتر و سرفرازم عرصهگاه پهنای گلستانده صفوف سپاه نو بهاران وصنوف لشکر بیکرانه که انواع شکوفه وازهار کونا کوندن کنایه در دیدهٔ عبرت بینله نظرساز مشاهده اولکه جمله دن نه کونه برتر سر بازم (پادشاه چمن وشاه ریاحینم من) مل چونکه بو ماجرایی یعنی بو لاف خود ستایی و حقنده بو تعریضات وتوبیخات جانکزایی کوش ایلدی عنان اختیار دست تحملدن ربودهٔ غیرت اولوب (بجوشیدن خون از دهان تا جکر) شتر سرمست کبی جوش ایدوب کف وغضب وکینی پریشان ایدرك جواب پر عتابه تصدی وکلهٔ درشتانه خطاب ایلیوب دیدیکه

* جواب مل *

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه
که هر که بیهنر افتد نظر بعیب کند

ای گل خود روی و بیهده گوی وی مثال زنان زینت خواه و آرایش جوی سراپا رنگ و بوی

چون رد و قبول همه در پردهٔ غیبست
زنهار کسی را مکنی عیب که عیبست

بمصداق «المؤمن مرآت المؤمن» حقمده نه مرتبه قیل و قال ایلدکسه وسرزنش بدکاریٔ داستان زشتیٔ افعال قیلدکسه معنا سکندو صورت وحسب حالکی اقرار و تذکار ایتدك

ما آینه ایم وهر که در ما نگرد
هر نیك وبدیکه گوید از خود گوید

اگرچه صورتده خوبروی و نیکو ولیك معنیده بد سیرت وزشتخوسك سن «زینت الباطن خیر من زینت الظاهر»

آدمی فضل و برد کر حیوان
بجوانمردی و ادب دارد

گر تو گویی بصورت آدمیم
هوشمند این سخن عجب دارد

باد صبا سنبلی داستت سخنله بیهوده دهن پریشان سخنکی چاك ودریده قیلسندر وکلا بکر کذاف

ویعنی خرمن حاصل عمرده روزکه آتشزن فنا اولمامشدر ومشاهده ایتدکمی که صحبت خار بدکردار سکا تمام اثر وکارایلمشدر «الصحبة تؤثر»

بابدان کم نشین صحبت بد
کرچه پاکی ترا پلید کند
آفتابی بدین بلندیرا
ذرهٔ ابر نا بدید کند

ای چون قارون بیشمار زررا داری وسودایی وی چون شاهدان بازار وقحبکان بیحیا وعار وهزار آشنا وهرجایی وای مثال دم سریع الزوال صبح کم بقا و بیوجود وی مانند شفق زود فنا وخون آلود تاچند تزر ومانند صورت سرخ وسبز که نظر انداز اعتبار اولوب خودبین وغره اولورسك

بهر زن جامه سرخ وزرد آمد
اینچنین رنك ننك مرد آمد
سرخ وزردی که لایق مرداست
اشك سرخست وچهره زرداست

بر مقدار طاوس وار پای زشت وسیاهکه نکاه ایلیه

همچو طاوس پای خود می بین
هان وهان با حدیث پر رنکی

و تارکی حسن وجمال ورخسار آل عالی الهالکه شیره وناز وغنج ودلال ایدیسك برساعت زشتیٔ رفیق ناجنسکی که خاردلازار در یاد ایله «رفیق المرء دلیل عقله» ونیم لحظه بد سرشتیٔ جلیسکی ملاحظه قیل که «جلیس المرء مثله» وبردم قرین بد آیینکی خاطره ایت که «قرین المرء دلیل دینه» دینلشدر وبو جواهر کلمات آبدار کان اسانه لؤلؤبار دلدادهٔ سوار مضمار شجاعت ویکهٔ تاز میدان ولایت بدیع البیان وابلغ اللهجه یعنی حضرت علی کرم الله وجهه دن جلوه کر حیز ظهور اولوب پیرایهٔ مسامع جمیع جهانیان اولمشدر بو بیت دخی اهل خرد دخی کوشزدلك اولسون که لب لا اعلمیم شعرای عربدن صادر اولمشدر .

عن المرء لاتسئل وابصر قرینه
فان القرین بالمقارن یقتدی

ای یعنیٔ دعویٔ خود فروشی وخویشتن بیندن اجتناب ایله وای نوآمدهٔ تازه رسیدهٔ وباغچهٔ

جهان مثال چناری وکدوی کهنکان کرم وسرد دیدهٔ روزکار یله دعوئ همسری وبرابری ایدوب هنکامهٔ سستیزی کرم تیز (هر که یك کام از تو در پیشست سرد رپاش نه) سن بکا نه بکزرسك ونه وجهله دعوای مشابهت ایلرسك بن هرنقدر سال خورده وعمر اسبار دیده اولم بهترم ومهترم «ان من السعادة ان یطول عمر الرجل ویرزقه الله» وسنك عمر کوتاهك خود بکماهه منتهی اولوب نهمهجمهٔ تند بادله هبا وتباه اولور وهرچند ساغر زرین وجام بلورینه پیشتر کاوب ابالب اولم یعنی کاسهٔ مینای جسم لطیف روحنزاده سرشار وملو اولهکه وجود بهبودیلك بزرکترین اولمسندن کنایه در «من تواضع رفعه الله» کلام معجز نظامن یاد ایدوب فتادهٔ خاکپای دوستان صداقتکیش وآشنایان محبت اندیش اولوب جبین ساطع النور اخلاصی دخی زیاده مالیدهٔ زمین نیازم ایلر

خاك شو خاك تا بروید کل
که بجز خاك نیست مظهر کل

وسن خود پایان کاردن ملاحظه واندیشه قیلرسك

ابر بهاری عمر کوتاه ناپایدارکه چشم رحله کریان
ووزان رعدله بو بیتی کویاندر

ای برك کل از حسن دوسه روزچه نازی
کاندر پی هر فصل بهاریست خزانی

و برق رخشنده خنده کذاف ویعنی اینکه اب ودهان
هرزاله متبسم وخندان وهرآن بو نشیدایله لجنباندر

خنده که بیوقت کشاید کره
کریه ازان خندهٔ بیهوده به

من که برطبانچهٔ دست برد روزکاره تاب کتوره‌یوب
فتادهٔ خاك فنا اولورکن ندن بوقدر لافهای بیهوده
کفتار اولورسك (هنر باید از کار کردن نه لاف)
کثرت استشمامك بادیٔ رنج صداع وباعث آلام زکام
ایکن نیچون ینه شمیم مشکبار وافتخار کلمه اعتنا
قیلورسك سنکا که آتش زبانه کش کلابکر جزا
وسزای ویرر کن نوجهله رنك وروی آتشله اعتنا
ایدوب دمزن مفاخرت اولورسك

ای کل نه بولاف خود ستایی
تا کی بو کزاف ژاژخایی

کورمزمیسك که آیت هدایت اساس الا ومنافع

لناس » كه كلام حكمت نظام سبحانيدر جل جلاله
بنم شان هنر عالیشانمده در

انكار ایتمه صوفی شرابك منافعن
استاد حكمت اویله یوزه‌ش كتابده

« ومن ثمرات النخيل والاعناب » كه نور طهٔسوز
مشكات ذات محمدانیدر عم نواله پدر بزركوارمك
طغرای غرای منشور پرنوریدر « وانا خالق العنب »
كتاب حكمتسنج قدسیه‌دن ظهور ایتمش برحدیث
مشهوردر نشان مباهات فخر فرمان ذیشانیدر
بر برادرم دوشابدر كه شیرینساز مذاق شیخ وشاب
جهان ورونق آرایش بخش دكانچهٔ حلوا كراندر
وبرادر دیكرم خل حلالدر كه همكاسهٔ سكر مكرر
لذترساندر سركنجبین كه شفای بیماران حزین
ودوای خسته‌دلان پرآه واینیدر بزم خاندان
راسخ الاركانمزدندر وحلوای بیحدود حلاوت
افزا كه دوست انبان آشنای همباندر دودمان
مرصوص البنیانمزدندر بیلمزمیسنكه ارباب عیش
وطرب نشاط شادمانی وانبساط وخندانی یه بادی
وسبب اولدوغمدن هزار جانله طالب وراغبم

وبو كونه مديحه خوان ذات پرهنر وبدايعي اولوب
ای نشئه‌سی مایه‌بخش ادراك
زهریکه فدا هزار تریاك
ای کوزلری نوری باده خوارك
وی کوکلی سروری میکسارك
ای شاد قیلان دل حزینی
صفرای غمك سکنجبینی
آب جکر و حیات جانك
رنك رخ و راحت روانك
ای روشن ایدن جهانتابی
هر روز سپاهك آفتابی
بازار وفایی کرم ایدرسك
آهسته اولورسه نرم ایدرسك
وبنك كه كشایشبخش دل بیتاب وشكرد سرهنكان
درکاه بلند ایوانندر .

مجردان که زقید زمانه آزادند
نه صید کشته بدام کسی نه صیادند

مضمونیله عادل اولان کوشه‌کزینان صومعهٔ
تجریدك كياه اسرارندر خاكبوسان بارگاه
رفیع الشأنندر برج فلك شادی و سروره كوكب

سعد بر جوهرمکه اوج پیالهدن لامع و تابانم و پنجمین آسمان الیدیه بر آفتاب جهانتابمکه افق مشرق خجندن طالع و نمایانم

بیم ساقیا اول مه مهرتاب
که هر ذرهم اولقده بر آفتاب

دیکر

وراح من الشمس مخلوقة
بدت لك فی قدح من نهار

بن یاقوت محبالأجان و لعلذاب روح روانم بن رنك ورویٔ آتشده بر آب مصفایم بر آتش فیضبخشمکه چون آب حیات روحفزایم

بیم ساقیا اول کواریده آب
که آب حیات بندن ایلر حجاب

دیکر

بیم ساقیا آتش آب سوز
بیم ساقیا آب آتشفروز

شعرای روشن رای روم بو کونه منقبه بیرای صفت صفا موسومدر

ای لعل مذاب پاك کوهر
پیروزه شرار و طرفه جوهر

دیکر

آبـك معنـده اما آب آتشـپاره‌سك
لعلـك صورتده رنك وزوله اما نه‌سك

بن بزور سرورم که چون پیالهٔ بلاور ایله آمیزش ایدم پیاله‌یی مثال لالهٔ پر ژاله سیراب وشاداب ایلرم وبن اول فلاطون خمنشینم که هر کیم بنله هم مجلس همبزم اوله مثال آینهٔ آفتاب مجلای خرد مرآت ادراککی مجلای صاف و پاك ایدر

از پرتو من با همـه تنـکی دل تاریك
چون عرصهٔ پهنای فلك آینـه زارست

بن اکرچه (مل) امانی هر بخیل واثیم ودنی که نوش ایلیه عاقبت جزو کل ایدر یعنی دادودهش وسخاوت وبخششده رشك افکن کرم حاتم و برمکیان و پیش همتنده عدم وجود جود معن برابر ویکسان اولور

علت بخل وبددلی ببرد
کر حکیمانه عاقلی بخورد

روز فیروز بزم دلفروزده معاشران صفا کیشانه صفت عطا وسخا بخش ایدرم ووقت رزم کارزار که محل زد وبرد وکیرو داردر مبارزان تهمتن نشانه

جرأت وشجاعتله مدد ویاوری ایلرم مایهٔ هیبت وصولت ومادهٔ قوت وشوکتم جویندهٔ همت ومروت وروبانندهٔ حمیت وغیرتم بن میانهٔ معشوق شرمساره وعاشق دمبستهٔ دلفکاره مانع ناز ونیاز اولان نقاب حجاب آزاری دفع ورفع ایدرم

یاره یالواره مسه قالسه حجاب آنده

برقدح می کشینك جمله حجابن کوتورر

وهر محافل انجمنده (تکلفله اولان مجلسده اولمز مش صفا هرکز) مداولنجه پردهٔ ثقیل الظل تکلف انقباضی تلطف وانبساطه مبدل ایلرم ای (کل) دعوئ شاهدی ایلدك وخندهٔ بیجا وبیمعنایی حدوعددن بیرون وفزون ایتدك هرکیمکه بوماتمخانهٔ ناپیده مثال برق درخشان بر نفس مهر کشای حقهٔ دهان اولوب متبسم وخندان اولور مانند ابر باران چوق زمانلر کریه کنان واشك افشان قالور

کریه ها در پرده دارد عشهای بیکمان

خندهٔ بی اختیار برق وباران آورد

بردم بو کلشنسرای خزانپذیر عالمده کیم خندان وخرم اولدیکه نیجه ماه وسال کریان و پرغم اولدی

درین دوران نودر این کهنسال

شود هر خنده را صد گریه دنبال

وهر کیمسه که افراط اوزره سرپوش انداز طبقچهٔ
قهقهه اولوب غنچهٔ دوبرك دهنی شکفتهٔ نسیم
تبسم خنده ایده بمصداق « كثرة الضحك يميت
القلب » دل زندهسنی که جلوهگاه الهامات اقالیم
لاریبدر فنادهٔ مسخرهلك ایدر

قدحها را لب خاموش تمکین باشد

رخنهٔ مملکت دل لب خندان باشد

ای خیره چشم و تیره دل تابکی خود بین و خود پسندلك
ایدرسك (میباش پسندیده و خود را مپسند)
وكندو زیبایی جمال ورعنایی جامهٔ آلکله تکبر
ساز اولوب کجدل ایدرسك

حسنی که در لباس بود آب ورنگ او

در چشم ما بصورت دیبا برابرست

توقف وصبر ایله ماچنکال جدال کلاب کران
بی امانده قالدقده که آوان درماندکی و تشوانیدر
قرآت آیت « هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون »
ایدوسك ای شوخ بی تمکین (شیخ نصحی وصی

یتشیخ » مضمون مشهورندن غافل وبری اولوب هنوز رسیدهٔ رتبهٔ پیری اولمدین بیهنی دعوئ شیخی ایدرسك هزار عاشق دلفکار یله که بلبلان نالهکاردن عبارتدر متهم ایکن کندوکی پرده نشین عصمت قیاس ایدوب پاکیزه دامن ظن ایلرسك برادرك کل خیری باوجود تیره رایی وخیره رویی کارناپسند وبدکردارکدن خجل وشرمسـاردر وسوسن کاشن باجمله درازز بانی مجادلهٔ بیخردانه کدن عاجز وبیزاردر بلکه پیغوله نشین مقامات خرابات وکوشه کزن جای فنا اولمغله حوالهٔ نیش توبیخ وسرزنش ایلدك وآكاه وخبردار اولدکكه دفینه وکنج کنج خرابه زارده مخفی ونهاندر

خرابم ببین کنج خاك منست
فلك رقعهٔ دلق چاك منست

واکابل جلیل ولایتله سرفراز وسربلند اولان دولتمندان عایشانکه همایون سایبان « لاخوف علیهم ولاهم یحزنون » سایهٔ سعادتنده آسوده نشینلردر سالکئ طریق دشوار زهاب فقر وفنایه هزار جانله طالب وراغب اولوب نقش برآب اولان

دوروزه زيب وزينتش ايله غريب آفرينشه بو وجهله ترجيح ايلمشلردر

حظك واراپسه اگر فنادن
بكدر بو بهار دلكشادن

ديگر

ذوق هما نيست افسانهٔ ورنه در نظر
رنگين تر از بهار بود جلوهٔ خزان

بى سبب بى نوالى و بادئ گدايى زعم وقياس ايتدك وگوشگذارك اولديكه بن جمعيتساز اصحاب صحبت دبش وكربت انداز جمعيت بيگانه وخويشم

بودكاومجلسى اولمزدى گرما گرم رندانك
ديسان چرخ بزمه گلسه يدى آفتاب مى

مشابهت رخسار خوبان وعذار محبوبان ايله مفاخرت وكلاهگوشهٔ افتخارى برابر غرهٔ غرا ودستار مطلا كنار اعتبار همسر افسر مهر عالم آرا ايتدك وبو وجهله بزم گلزاره دعوئ فضيلت و طلب مزيت قابلك وبطالعه فرماى عين بصيرت اولدككه جمله آشوب وفتن چشم سياه مست دلبران شوخ مشرب وسود فتنه لرندن پيدا وعياندر ومرغ عالى

پرواز دل لطیفن اول شکل معقوله فریفته وحیران
واول هیئت مقبوله شیفته ونگران اولورلر

دو چشم مست مغرورش ببرد آرام هشیاران
دو خواب آلوده بربودند خواب از چشم بیداران

دیگر

نیجه حیرتده قومز آدمی اول کوزلر کیم
سرمه‌سز اوله سیه دیمز اوله مستانه

اکرچه روی کلکون ورخسار لاله کونه تشبیه وتنظیر
ایدنلر بولنسه چشم نرکس فریب پرفسونی بکا نسبت
ایتدیلر وهیچ ملاحظه واندیشه ایتدیلر که چشم سیاه
مستانه نکاه دلبرانك رخسار تابدار ورخشانلری
اوزره بی‌شمار برتری ومزیت بسیار وبیشتری
وفضیلتلری اولوب دل بیغل عاشقان بلاکشانك
چشم بی رحم معشوقان جفاکیشانله بیحساب معامله
واسرار وهزار مکالمه وکفتارلری واردر

اندیشهٔ عاشق را با غمزهٔ دلداران
سر بست که کشف آن باجان نتوان کفتن

دیگر

بر کفت وکوده‌یز نکه چشم یار یله
عشق اولسون اول معامله‌نك آشناسنه

دیگر

عشق را طی اسانیست که صدساله سخن
یار بایار بیك چشم زدن میگوید

چشم سیه غزالانه نکاه خوبان برآهوی مشکینودرکه فتراك استنه صیدی غرنده شیران اجم وشهلا نرکس خمار آلوده صاحب جمالان بردلبر بردالدرکه زاروزبون نیروی بازوسی برزوی پرزور رستمدر

(لمنشئه)

زلفی براژدردر ایتمش نیجه رستملرز بون
چشمی برآهودراولمش شیرلر نخجیر اکا

بی تماله رای رزین بوجمله دن زیبا وخوشتردرکه چشم مردمدار در وبدیهی المداوادرکه مردم مردمیده حسن لطافت بسیار وبیشماردر

ازحس نفیس نیست مردم
ازجوهر مردمی نفیس است
زیبا صنمی که هست بدخوی
چون خوب خط وخطا نویست

(کل) چون تماشا ومشاهده ایلدیکه (ملك) دیك آتشدان کینه سی جوش ایدوب بخار ستیز ومعرکه صعود مقعر دماغ وعربده وجداله چشمی

ماء العنب خشم وغضب پرخون وسرخگون ایلدی وبقینا بلدیکه مجادله ومناظره‌ده دعوی شوخ چشمی ایدر افزونیٔ شرم وحجاب وبو عتاب آمیز وستیز انگیز جواب وخطابدن (جبهه پرچین وچهره گلگون شد) عنان اشهب شکیب وصبر ربودهٔ سخت پنجهٔ خشم وغضب اولدی وجهت جنگك گل کارنك بی باك ودرنك تیر سبز پر واعل خدنك غنچه‌یی سرتیز وپران وتیغ بیدریغ زبانی کشیدهٔ غلاف دهان ایلدی وجمله سنبز اولوب سویلدی .

* خطاب گل *

ای گل

دهن خویش بدشنام میالایی زنهار
کین زر قلب بهر کس که دهی باز دهد

دیگر

این جهان کوهست وگفت وگوی تو
باز آید چون صدا هم سوی تو

سکا نه کیفیت دست داده اولدیکه سخت مضطرب وطبیدهٔ جنان وشتر کینه داروار کف برآوردهٔ دهان اولوب اوضاع شترگربه وبیهوده گفتار وبیکار وعربدهٔ بیحد وپایان ایتدك سکا

نه دیدم ونه کونه نصح وپند سر آغاز ایلیدیم که

نصیحت نخواهد شنید آنکه هست
زجام می عشوهٔ دهر مست

دیکر

زبوی کل آنکس شود خوشمشام
که نبود دماغش برنج از زکام

بوحم هفت یلکونده اکرچه کیم نخل نخچه سرد وکرم ودرشت ونرم معاینه ایلمش وزعمکجه سن ناقص العیار وجودیکی بوتهٔ غم افروختهٔ مقالات کائناتده هزار بار نارستم حوادث روزکار ایله سوخته ایدوب احراز رتبهٔ کمال ایتمش وتمام مرتبه پخته وانتمش ظن ایدرسك اما هنوز نقص وخامسك واکرچه مالك کبیسن وسالخورده وروزکار دیده سك لکن پیر نابالغ ومثال اطفال خرد سال دیوانه وبی آرامسك مجلس الفتکی صفا بخش مجلای مجلای دانش بلمش سك ولکن آینهٔ شعله نك ادراکی دمبدم بر زنك وغبار ایدرسك

از رنك سبز شیشه چو خورشید روشنست
کآینهٔ خرد نشود ازباده رنکیاب

وکندینی آفتاب جهانتاب دیو نام نهاد اولمش سك اما خورشید عقلی که ضیا بخش پرتو رسان اقلیم بدن

([illegible])

انسانیدر همواره تیرهٔ ابر بخلدن تاریك و تار
ایلرسك

در مغرب زوال رود آفتاب عقل
چون سر کشد ز مشرق مینای می شراب

وکندیکی کرم وسخا وبخشش وعطایه منسوب
طوترسنك اما هزاران صاحب سرمایه وخانمانی
وبی پایان مالك سر و سامانی درویش وتنكدست
خرابه نشست مفلس ایلرسك توجه نكاه ایلرسنكه
زر ومسك ومكرر خلیقتی بنم دامن پی كرد و كدورتمده در
ای مل دعوی ایدلك كه هر ممسك وبخیلی جوانمرد
علم و كرم وبخششی وروش داد ودهشی تفهیم
ایدوب حسد كردهٔ برمكی المكارم جهان ایدرم
وادرالك كه بوجود وكرم كه عالم آب ودمستیٔ شرابده
وجوده كله نوشكان دقیقه پیدان جهان وكیفیت
شناسان كیف وكم عالمیان اولان عقلا عندنده
سخا وعطادن حساب واحصا اولنمز

از بخل ذاتیست بترجود عارضی
احسان مست را نشمارند درحساب

وبو ادعاده سنكه هر مخنث وبیدل وجبانی
تاب وتوان ودلیر ودلاوریده رشك افكن رستمانی
وپسندیدهٔ قهرمان ایدرم وخبردار دكلسك كه

اول شجاعت و جرأت كه ذاتى و طبيعى اولـوب
وساطت كيفيت صهبا ايله ظهور ايدر بر حالت عارضى
اوله اونتوله قوت وقدرتدن محل اقتضاده نسـنه
حاصل وظاهر وصاحبى ساز شجعان ذيشـان كبى كه
مصدوقه صفت شجاعتلرى

سم العرانين ابطال لبوسهم
من نسج داود فى الهيجا سرابيل

در . شجاعت وجرأته مالك وقادر اولماز

كر خون بخورد سـنك سيه لعل نكردد
باطينت اصلى چه كند بد كهر افتاد

عمر دراز و ايدار ايله بيهوده ژاژخاى ولاف ورد ازاولدك
آدم اولدقلرى كذاف بيمغز كفت كويه سر آغاز ايدلك
زيرا پادشاه مسـند نشين «قاب قوسين او ادنى»
و يكه سوار مضمار «سبحان الذى اسرى» محرم حريم
جلال احديت وصدر آراى سرير ولايت نبـوت

شمع سرير رسالت ز تختگاه قديم
مه منير هدايت ز اوجگاه عظيم

سيد الثقلين مفخر وعالم وجد الحسنين اعنى حضرت
محمد المصطفى صلى الله تعالى عليه وسلم

چون ... ذره ز جمال محمد است
قرآن علم وصف كمال محمد است

ایام سن و سالری سائر انبیاء عظام و پیغمبران کرام صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام حضراتنک مدت عمر و زمان حیاتلرندن قلیل کوتاهتر واقع اولمشدر کندو کفتار معجز آثارلری مصداقنجه که «الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر» حدیث لؤلؤ باریدر بو تنکنای فنای فانی و محقر نشیمان ویرانی و بو سقف مینا نما و سرده رنك آسمانی مکحول کحل اخواهر «ما زاغ البصر» اولان نظر چشم ملکوت بیالرنده برجای تنك و تار و کهنه بر خرابه زار اولوب همای سدره پرواز روحلری همیشه اوج هوای قرب الهی یه جویان وسعت عالم وصلتده دیدهٔ جانله نگران ایدیلر

متصل اول ایکی چشم شهباز
ساحهٔ عرشه ایدردی پرواز
ماسوی اللهه نظر قیلدی هم
هیچ عیننده دکلدی عالم

لکن (آنان برای مصلحت در حبس دنیا آمدند) نیچه زمان سرکردان بادیهٔ جهل و خسران اولوب دلالت جهالت و ضلالات ایله جادهٔ حقدن انحراف و تلقین شیاطین ملاعین ایله رهروی کریوهٔ خلاف ایدن کمرهانی طریق توفیق رفیق اسلامه هادی

وداعی وراستروی شاهراه مستقیم‌دن قویمه بادی
وساعی اولوب الی یوم الحشر والسؤال شش جهت
هفت اقلیم کلبانك کلمهٔ توحید ایله مالامال ونوبت
پنجگاه اسلامه طنین انداز هفتین قباب چرخ
مختال اوله

هزاران راهرا یك راه کرده
سپرده ره برهداران مقصود
سخن بر رهروان کوتاه کرده
همه غولان رهرا کرده نابود

ایمدی بو سرای سپنج و بی بقا وجهان پررنج
بیوفاده که بهترین اوصافی «الدنیا جیفة» در
بسیار مکث قرار وزندگانیٔ بیشمار ایله اعتنا وافتخار
عند العقلا شایسته وسزاوار اولمدیغی «کالشمس
فی وسط النهار» عیان وآشکاردر «وما الحیاة الدنیا
الا متاع الغرور»

دنیا نه متاعیست که ارزد بتفاخر

دیگر

چه بندی دل اندر سپنجی سرای
که چون بگذری بازنایی بجای
در وبستن دل ز دیوانه گیست
بدو آشنایی ز بیگانه گیست

اری الدنیا و زخرفها لکاس
تدور علی اناس من اناس

بکا نار کلابکرالله سنك انداز منجنیق طعن اولدك آگاه اولدکه بن موافقت شهباز بالاپرواز اوج خلت وهمای لامکان برج نبوت هم آتشکش نمرود مردود ذمیم هم آتش انداز دودمان خلیل ایزد جلیل وعظیم حضرت ابراهیم صلواة الله التحیة والتسلیم ایتمشدر سن میمنت و برکت وموافقته نکهساز وسعادت وکرامت متابعته نظر انداز اولکه قدمزن میان آتش سرکش کلابکران اولمشیکن جلهٔ جسم وتن ایدم بودمکه نار پرنارهٔ شراره باردن طشره وضع قدم ایتدم کرانبار جسمانیتدن خلاص وبری اولوب سراپا روح روان وسرتا بقدم جانم

سوز در تن زنده‌ئی باشد نمی بینی که شمع
هرچه میسوزد تا پا همه جان میشود

پیش ازین استاده برپا بردرخت بیحرکت ایدم لکن هنوز کلاب خوشبوی روانم ای (مل) اکر بویله سرمست و بیهوش وخراب بیشعور ومدهوش اولمیدك وآکاهی وهشیاریدن فی الجمله اثر وخبر طویدك مثال بمثال احادیث لطیفهٔ پیغمبران عالیمقام وتشریفات شریفه‌که پادشاه عالیملم حضرت

خواجهٔ عالم صلوات الله علی نبینا علیه وسلامن درخاطر
وياد طوتوم سكا بكان بكان اظهار وعيان و آشكار
بيان ايلرايدم اما حديث معتبر «كلموا الناس على
قدر عقولهم» مانع ادارهٔ زبان نادره كو و بلاغت
اثردر سكا هيچ بركار نيك و كفتار پسنديده بوقيديكه
كندو افعال بد اقوال ناپسندكله فخر ومباهات
ايلرسك و بنك كبى بى ناموس و ننكى كه سندن
خراب وويران وواله وحيران ايكن معقول وننكوردر
دريمس وخشيش بر تشويش وجكر خواريكه
خريطهٔ نكبت وادبار وهمبانچهٔ افكار واوهام
واوكار وانبانچهٔ بخار دماغ آزاردر كيا واكسير
تعبير ايلرسك وبوقطعهٔ خط وعددنكه آب طلاعله
تحرير واعلاء اولمغه شايان وسزادر ملاحظه واندیشه
ايتزسك

چيست آن بركه شاخ دانش ازوى بيبراست
مهرهٔ عقل ازفروعش داغ الدر خشد راست

ديكر

سينه پرتاباز وجودش همچو از آتش تنور
ديده پر آب از بخارش همچو ازمى ساغراست
كيى خواننده ش آنها كز خرد بى بهره اند
راست مكو ينداينك روبهاتان جون زرست

کندوکه سرمایهٔ مجلس شادی و بزم فرح آبادی اولمق اوزره نام نهاد اولمشسك . اماهرکز پیلك اندیشهٔ جهانکردو سبکرفتارك بو سمتی کشت وکذار ایتمامش که هیچکس بو بزم عالم پرشور وغوغاده سنکله بردم دمزن مسرت وصفا اولدیکه آنی صدنوبت زهراب جفا ومحنتله تلخکام وبومیکدهٔ خراب آباد فناده یکنفس جام غم آنجامکدن تحصیل کیفیت وراحت قلیل ایتدیکه آنی هزار بار . بلکه بیحدو بیشمار . رنجش خمار مغزخراش آلاماله بیقرار وآرام ایلمدك .

نشد سرخوش ازجام عشرت کسی
که ناخوش نکشت ازخمارش بسی
بکرد خرابات کیتی دوید
سری نیست کانجا خماری ندارید

دیکر

دامان کیفی اولیه آلودهٔ خمار
جام شراب نابمی واردر کورلمدك

وکفتار لؤلؤبار سرور کائناتدن که « لا تأتونی بانسابکم وأتونی باعمالکم » در . شرم واستحیا ایتمیوب کاه فضیلت پدر وشرف برادردن لاف پرداز وکاه کندینی فخر خاندان وآبروی دودمان قیاس

واذعان ايدوب بالاستقلال افتخار واعتنايه سرآغاز ايلدك .

ان افتخرت بآباء مضوا سلفا
قالوا صدقت لكن بئس ماولدوا

ديكر

هر پسر كوان پدر لافدنه از فضل وهنر
فى المثل كرديده زامردم بود نامرد دست
شاخ بى بركرچه باشد ازدرخت ميوه دار
چون نباشد ميوه دار اندر شمار هيزم است

وهيچ مشاهده ايتمزمسك كه پدر بزركوار بوباغ خزانپزير عالم بيدارده سر بر آورده و كردنفراز اولدقده دست تصرف روزكار بنى بريده وشكست وايلكد كوب حقارت و خوارى ايله دست ايدوب آب روى عرض ووقار بنى ريزان مذلت خاكسارى ايدرلر . وكندوكى (آتشم آتش كه ميزند بمن آباى من) ديلاندن مدح وستايش قيلدك . وبومعنايى سبب فخر ومباهات بيلدك . ادراك ايتمدككه خلقت شيطان لعين رجيم آتش پر التهاب كافرسوز جحيمدندر . « وخلقتنى من نار » بله ليجنبان غرور واستكبار اولوب . يعنى بيدين كرفتار غل ذل لعنت ونفرين وسر كردان تيه بيكران « الپس فى جهنم

مثوى المتكبرين » اولمشدر · « الى جهنم وبئس المصير » وبو محلده صادق القول وراستكوسك · زيرا بن هشت بهشت · وسن هفت جحيمدن اولدوغم معلوم ساكنان ششجهت وهفت اقليمدر · (داند جهان وبلكه شناسد جهانيان) عنوان ديباجهٔ نام وشانك دختر رزايكن عجيبه وغريبه دركه كندوكى سرمايهٔ قوت مردانكى وشوكت فرزانكى ظن ايدرسك « ان هذا الشيء عجاب » ودمبدم غيرت وحيتدن لاف وكذاف اوررسك · اكر بومقال كذب احتمالده صادق البال وبودعواى غرور دروغ احتواده راستر وشاهراه حقسك · پس نيچون صدهزار يوزكورمش پيشخوابخستهٔ مكاره كان بيعار وهواكير روزان وشبان لب برلب ميكساران وآرايش آغش رندان صهبا كشان اولورسك · (اى مل) بو كذاف آلوده كفتار وزبان آوردهٔ اعتراف واقرارك دكلمدركه بن عيانهٔ عاشق زار · ومعشوق شرمساردن برقع انداز حجاب اولوب پردهٔ كرانسايهٔ تكلفى تلطف وانبساطه تبدل ايدوب خوشدل ايدرم · اى بيشرم · وخانه خراب · في الحقيقه راست جوابسك · زيرا حجاب وحيا بر بمعناى « الحياء شعبة من الايمان · غصون دانية الاطراف » معلا

شجرهٔ اسلامدن برشاخ سربلند وموزون ایکن بادئ ارتکاب فسق وفساد اولوب پردهٔ برشرم وحجابسلک .

کفرست برچراغ حیا آستین زدن
روشن چراغ ایمن ایمان بود حجاب

(ای دل) معقول ایلدککه نسبت ابلیس تلبیسی کندوکه درست وراست وترانه سنج غرور وکبر اولوب رتبه کی محافظه ایتدلك . زیرا شیطان لعین وخودبین حضرت آدم علیه الصلوة والسلام که دیهیم تعظیم « وعلم آدم الاسماء » ایله سربلند وتشریف شریف « انی جاعل فی الارض خلیفه » ایله طرازیافته ایکن بومصداق آیت کریمهٔ « ابی واستکبر وکان من الکافرین » سر تواضع وتسلیمی پیشنهاد خلیفه ایتمدن ابی واستکبار ایدوب کردن آویختنیسی شایستهٔ سلاسل اغلال لعن اولدی .

چون تکبر ز لعین برزد سر
شد لکدکوب ابی واستکبر

وعاقبت الکار خدمت قوادی وسبق کشئ بسران ابوالبشر ایله مشغول اولوب اوکاری قبول واختیار ایلدك « مایفعل العالم فی واحد . مایفعل الواحد

فی نفسه » مقدما بالا پرواز اوج غرور اولوب زمزمهٔ « انا خیر منه » ایله ترنم سنج کبر وتعظیم اولدی . وآخر الامر خلاب شر وقبایح وفساده مثل خر کسمخر وبگسسته عنان پای در گل حقارت وخذلان قالدی « اعوذ بالله المستعان » سنك دخی بیهوده دعوای حمیت وغیرتله نغمه پرداز مقام سربلندی . وبیمنی ادعای شجاعت ومبارزت زخمزن ساز خود پسندی اولدك . ولکن

بهم وصلتده معشوق وعاشق
موافق ساز یار ناموافق

مصداقنه ماصدق اولان مکاره پیره زنان کبی قوادی وسبوکشی ونابکارلکله معترف ومقر اولوب سست قدم وبی حمیتلکی کندوکه درست ومقرر قیلدك . راستکویان ارباب اذعان درست تعبیر ایلمشلر که چون روستایی حضور قاضی یه کله . کواه بی اشتباهنی معا کتورر . (مثل) چون بوماجرای طاقت ربایی کوش ایتدی . افراط غم وعبرت آمیز وستم حمیت از کیر دن تکاور سخنسر صبر وقرار عنان عقل وهوشی دست تصرف واختیاردن آلوب پهنای بی انتهای قیل وقالی ومیدان جدال بیاالده

ترك و نازی بی اندازه و نا سز و (گل) ه جواب برعتابه بو برده دن سر آغاز ایتدیکه ·

(جواب دل)

ای کوتاه عمر و زباندراز · سنکا نه کونه حالت واقع اولدیکه · مشاطهٔ غضب و کین رخساریکی کاه غابهٔ لعلین و کاه غازهٔ زرین ایله آرایش و تزیین ایدر · واثنای قیل و قالده کمال خفتدن هر ساعت کندوکی شاخدن شاخه پرتاب ایدوب قطعا کلام متناقض و پریشانکده دوام و نظام یوقدر · وشمشه کمفهم وکج اندیشه اولوب سمت خلافه امالهٔ لجام کلام ایدرسک · اکر پدر عزیز بزرکوارهمکه «افضل الناس من تواضع عن رفعة · وسم المرء فی التـواضع» کلامرینک معنای کاملـله عامل اولوب سرورلی و سرافرازیدن ناشی فتادهٔ خاکپای وضیع و رفیع و پیر و برنا اولدیسه

تواضع ز کردن فرازان نکوست
کدا کر تواضع کند خوی اوست

آنك عين کمالات و کرامات و کمال فضائل ذاتیدر ·

سرکه نه در پای عزیزان بود
بار کرانست کشیدن بدوش

(دیکر)

دیکر

اذا زاد علم المرء زاد تواضعا
اذا زاد جهل المرء زاد تکبرا

دیکر

کذا الغصن عن حمل الثمار تمایلا
وان یعز عن حمل الثمار ترفعا

ای (کل) لعلین قبا اکرچه ظاهرا طوطئ شکرخا کبی پرو بالك سبز آرنك وخوشنمادر . اما چه سود سنکچون بر سخن معین ورنکین معنا یوقدر (صورت ظاهر ندارد اعتبار) وماننده هزاردستان چمنستان زباندراز وبلند آوازسك . اما نه فائده . سر یعنا متواری حجرهٔ خموشی اولورسك . وخبردار دکلیسك که مبتلای بلای سلس القول اولان هزاران شخص ابی تشخیص «سکوت اللسان سلامة الانسان» کلام لؤلؤ نظامنه توجیه نکاه اعتبار ایتمیوب . بادهٔ ناطقه‌سن مطلق العنان . وهر بار مضمار کفت و کوده جولان . ایتدکلرنده سر عزیزلرك صولجان کوی قضاء فنا وغلطان طوب خاکسار ایتمشدر .

خموشی بر سخن کردر نه بستی
زآسیب زمان یکسر نرستی

بسا ناگفتنی کز گفتنش مرد
کند هنگامهٔ جان بردن سرد
زبان آدمی بر آدمی زاد
کند کاری که با خس میکند باد
زبان بسیار سر بر باد دارست
زبان سر را عدوی خانه زادست

اگر ابلیس مردود ذمیم . سر سجدهٔ تعظیم . وجبین اعزاز وتکریمی حضور حضرت آدم صلی الله تعالی علیه وسلمده نهادهٔ صحفهٔ روی زمین وفروگذاشتهٔ خاك تواضع وتسلیم ایتمدی ایسه . بن کورکه علی رغم ابلیس بد زعم وکج فهم فرزندان آدم علیه السلامه کسوه وجرعه‌ده نه کونه سرفرو وخاکبوسی ایلرم (والارض من کأس الکرام نصیب) معناسنجه زمین دلتشنه وتشنگان . وتفسیده لبان . روی زمینه آنلرك صدقهٔ سری . دیدهٔ تری . نه کونه آب یزان ایدرم . گلگشت طرف گلشنه . وسیر صحن چمنکه عرصهٔ جلوه گاه هکدر . آرزوی رغبت . بمله عیش وعشرت . وکرمیٔ الفت وصحبت ایچوندر .

آب روی ذوق گلشن بامی بیغش بود
سیر گل بی بادهٔ گلگون بچشم آتش بود

سنك مدت طراوت ولطافتك . ووقت اعتبار ورغبتك . هرسال فرخنده فالده . سه ماهدر . كه ايام نو بهاردن عبارتدر . امابندن صيف وشتاده بلكه فصول اربعه ده سررشته ٔ ميل ومحبت كسسته ومنقطع . وكرمئ بازاريمه كزند وخلل وباد كساد طارى اولوب . متاع خوشقماش كرانمقدارمدن . رغبات ناس وكثرت رواج برطرف ومندفع اولمز .

نيجه ميل ايتمسونلر ياز وقيش جام مى آله
اودر بردودسيز اوخارسز كل داغسز لاله

اى (كل) پس وپيشكه نكاه انداز عين بصيرت وآكاهى اوليوب خودشناسلغى خوى مستحسن ظن ايتمش سك . بلى . برمعنئ (رحم الله امرء عرف قدره . ولم يتعد طوره) هركس كندو حد ومقدارينه عارف وآكاه اولمقلق بركار نيكو و پسنديده ايدوكى متفق عليه در .

بهر حالى رعايت كن حد خويش
مكش پا از كليم خويشتن بيش

اما . بلابودركه سن كار بدتركدن وجهامن الوجوه خبردار دكلسك . وتحصيل يقين ايتمامش سك كه ستايش بهين ومحامد نيكوترين اولدركه زبان

بی زبان اخبار پسندیده اطواردن کذار و ابرار
نیکوکار برکیسه‌یی تعریف ایله یاد وتذکار ایلیه .
بن اکر اوصاف ذات صفا صفاتنده اولان اشعار
معنیدار فصاحتقرین . وابیات پرنکات بلاغت
رهین که ادبای بدیع البیان . وشعرای بالغ اللسان
عرب ذی حسب خریده‌لرنده نقش سر لوحهٔ
وقوع اولمشدر . سنك عند کده زبان آوردهٔ بیان
وتعبیر وه‌دایح والقاب اطافت انصابدر که بنم حقمده
اسناد ایلمشدر . اکر سکا بو رمز دیدیکدن عیان وتقریر
ایلسم . بو بیشمار کفتار ناسزا وخاطر آزاردن
خجل وشرمسار اولوردك . وکمال مرتبه سر کرانی
حجاب ال ویروب سر زانو کره کریبان غنچه
اولمده بی طاقت وتب قالوردك . اما . بو مجموع
نیازمندی . وثنا کری که نظام الملك ممالك نظم
سخنوری . وخسرو قلمروی معانی پروری .

تفسیر کن نکات اعجاز

فتوی ده مشکلات اعجاز

هم مجتهدی بنای نطقك

هم قدوه‌سی هم امامی نطقك

خواجه نظام الدین کنجه‌وی . علیه رحمة الله
الملك القوی . بنم حقمده ایجاد ایدوب سکندرنامهٔ

سکی الختامه سنك پایان هر داستان دلکش
بیاننده انشاد ایتدوکی ابیات نیاز آلود وطلبنودندن
سکایکشمه اظهار . وفی الجمله عیان واشعار ایده یم .

نظم

بیا ساقی آن جام زرین بیار
که هست از فریدون وجم یادکار
بیا ساقی آن جام کیخسروی
ز نورش دهد کهنه کار نوی
لبالب کن از بادهٔ خوشکوار
بنه پیش کیخسرو روزکار
بیا ساقی از سر بنه خواب را
می ناب ده عاشق تاب را
بیا ساقی ان ارغوانی شراب
بمن ده که تا مست کردم خراب
مکر زان خرابی نوایی زنیم
خراباتیانرا صلایی زنیم
بیا ساقی آن می که جانپرورست
بمن ده که چون جان مرا درخوراست
مکن ترك ای ترك چینی نکار
بیا ساعتی چین برابرو مبار

دلمرا بدادارکی شاد کن
زبند غم امروزم آزاد کن
بیا ساقی از می نشان ده مرا
ازان داروی بیهشان ده مرا
بدان داروی تلخ بیهش کنم
مکر خویشتن را فرامش کنم

(مل) چون بو نظم غرا ایله نغمه طراز اولدی . وکاینبغی زبان شیرین بیان ایله ادا ایدوب سخنساز اولدی . رعنا عروسان نازنین معنایه و زیبای دوشیزه کان مضامین غرایه خلع رنکارنك فاخر الطراز فصاحت وعقد لآلی متلالئ بلاغتله برکونه حلی بند وزیور افزا اولدی که وبو ابیات آبدار دن اول مرتبه جواهر تابدار بذل و اهدا قیلدی که صندوقچهٔ کوش وهوش مجلسیان مالامال درر نأل ایدوب طبع سلیم لطیف طبعانی . ونهاد پاکیزه نزاد پاکبازانی که جلوه کاه صور معانی که جلوه کاه محبوبان ابر پذیر ورقت انکیز وچشم کشای عین وبکا ایلدی . وچشمه سار دیده دن دریا دریا دجله خیز وجدول ریز ایتدی . (کل) بیلدی ویقین حاصل ایتدیکه (مل) حریف حبله ووعا ونديم بذله خوان ومصاحب مجلس آرادر . درحال

دامن درمیان تدارك ایدوب پیاله ونزاع ومجادله
داروی بیهشانهٔ دیکر تعبیه ریخته ودرساعت ساغر
محاوره ومناظره‌یه آفیون افسون آخر وضع وآمیخته
ایتدی . وجوابه مباشرت ایلیوب دیدی .

* خطاب کل *

ای (مل) اکرچه بوکیفیات ذاتکده جمله موجود .
اما چه سود خال جمال شاهد خلالك تمغای حرام
اولمش وخریطهٔ رقمکه خط نهی قطعی النفاد
« انما الخمر والمیسر » کشیده قلنمش . ولقب
ام الخبائث ایله ملقب قیلنوب سخرهٔ دهر وشهرهٔ شهر
اولمغك خرد سنی آخرخلوتخانهٔ زاهدان صافی نهاد
وصومعهٔ عابدان پاکیزه نژاد . مانند بیکانکان دور
ومهجور ایتمش . وحلقهٔ مجلس عارفان ودائرهٔ
بزم پاکدامناندن مثال خارج حلقه بیرون قیلنمش .
بلکه پیوستهٔ کابابك نوشانوش وهمواره بلند نعرهٔ
خوشباد سرخوشان بیهوشی کوش ایدرسك .
ومراعات طال بقاه وناله مناه سرمستان مدهوشه
شیفته وفریفته اولورسك . ای (مل) بوجواب
باصوابی منکوش کوش اذعان وتأمل ایله که بوکلام
نفس الامریدر . سنك بخار مغز خراش خمارك
درد سر آور ارباب عیش وعشرت اولدیغه بنم آب

رصفام ايله كه كلاب مصفادر ۰ دفع ورفع صداع
ايدرلر ۰ وفصول چهارده بنم زمان وعهد اطافت
آثارمده كه موسم ربيع ۰ وفصل نوبهاردر ۰ سكا
رغبت واعتبار بيشتر وبيشماردر ۰ بونظم بلاغت
بنظام مصدق كلام صداقت انجامدر ۰

نكويست كه همه ساله مى پرستى كن
سه ماه مى خور ونه ماه پارسائى كن

ديكر

بهار آمد بيا وتوبه بشكن
كه درفصل دكر صوفى توان شد

(مل) چون بو كفتار تلخ وساعقه فكارى كوش
وبو ساغر زهر بد كوارى نوش ايلدى ۰ سراپا
آتش شراره ايكن جنك دوسنبز ۰ وكمكرده راه
شعور وتميز اولوب (مستم دكر انسانكه سر
از پاشناسم) قوانجه فرق پادن فرقه اقتدارى
قالميوب بى اختيار مدهوش وبيهوش اولدى ۰
وسررشتهٔ مباحثه ومناقشه يى دخى ربودهٔ دست
استطاعت كوروب رد جوابه بر قاعده يا بر فائده
ملاحظه وخاطره ايده ميوب بالضروره دست
در دامن حقيقت اولدى ۰ وكلمات باطن آشنا
وتصوفى معنايه سر آغاز ايلدى ۰ وديدى

* خطاب مل *

ای (كل) اكرچه سن سپاه شكوفهٔ كلزار و خیل
وحشم ونبات ازهاره غالب كلوب سپهبد
وسپهدارلر یسك . اما سنده او یاراو كبر یوقدر كه
بكا تغلب وتحكم ایده سك . زیرا سن هنوز جان وجكر
كوشهٔ مادر و پیرایهٔ آغوش دایه وجلوه كر دوش پدر
بر پسر كهترسك . وخوشنشین اریكهٔ استراحت
وطن وسرنهادهٔ بالش حضور خضراولوب نیم خطوه
قدمزن بیرون درخانه اولمامش سك . وسم هلاهل
متاعب طاقت كسل طریق وچاشنئ محن تاب شكن
سفری كه ((قطعة من السقر)) در . چشیده قیلمامش سك
(بسیار سفر باید تا پخته شود خامی) ونیك بد ایامی
ونیك وبد ایام سردی وكرم سخت ونرمی . عالمده دخی
مشاهده ایلمامش سك (روزكارك كرم وسردین
كورمین آدمیدر) پس حال بومنوال اوزره اوله .
سنك بكا نیجه جرأت مخاصمتك ونه وجهله قوت
مقاومتك واردر . بن كه سراپا عالم حلی سیاحت
وتماشا وسراسر اقلیم حرمتی كشت وكذار قیلمشم .
وهزاران مردمان بدوینك وعالمان روشنضمیر
وجاهلان دلتاریك ایله اختلاط وصحبت وامتزاج
والفت ایتمشم . ونیجه جنك وجدال وغوغا واشتی

وصلح ماجراده بولنوب صد هزار جور وجفا ووفا
وصفای روزکار کچورمشم .

بسختی بود پخته مرد سفر
باتش مصفا شود سیم وزر

بکا نیچون حواله تیرهٔ سرزنش و ستیز ایدرسك
معلومك دکلیدر که بومعنی یعنی احکام حلم نزول آیت
« حرمت » قطعی الحکمله منسوخ اولملق بندن
صادر و پیدا اولمامشدر . اکر علت حرمت بنده
بالذات اولیدی بونی اقتضا ایدردیکه مجموع ادیانده
حرام اولوب پیغامبران عظام وانبیای ذوی الاحترام
صلواة الله علی نبینا وعلیهم السلام حضراتندن
برصاحب سعادتك امت خالص النبی کم وبیش بنی
تناول ونوش ایتمیدی بن خود بلکه جملهٔ ادیان
وجمیع ازمانده چون آب میاه وزلال مباح وحلال
ایدم . وبدان ونیکان هر ملت ونادان وعاقلان
هرامت بکابیحد رعایت واعتبار ورغبت ایتمشلردر .
بتخصیص عهد میمنتقرین . صادق الوعد الامین .
علت خلقت آسمان وزمین . حضرت محمد مصطفی ده
صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله واصحابه الطیبین
الطاهرین .

(لمنشئه)

برای سجدهٔ درگاه آسمانسایش
وضو کنند ملائك ز کوثر وتسنیم

نیجه مدت محرم حریم حلال وندیم مجلس آرای بزمگاه مباح اولدم . وصحابهٔ عالیمقامدن رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نیجه دولتمند بنی داخل مجلس کرامی ایدوب مدامی کرم الفت و صحبت وکرارا مرارا حرب وقتال و پیکار وجنك وجدال کفارده بارو یاور اولوب بادیٔ ازدیاد قوت وشجاعت وسبب فزونیٔ قدرت جرأت اولمشمدر . لکن بن که محك قلب معیار درونم . برقاچ تنك ظرف وتنك چشم وتنك حوصله حالت کیفیت والفتده دست خرددن عنان اختیار وادبی ربودهٔ دست تهور وغضب ایلیوب وبعض ناشایسته اوضاع واطواره ناسزا افعال اختیار ایلیوب منازعه ومجادله یه میل واعتبار ایتلریله صهبای فرحفزای حلالمه نمك پرشور نهی وحرام وضع والقا اولندی . الحالة هذه که پامال حقارت خواری وفتادهٔ خاك مذلت وخاکساری یم ماجرای صورت حالم آکه معادل ومماثلدر که برزمانده برمرد بربام بلنددن فتاده برآخر مرد دردمند اوزره مانند قضا آسمانی نازل وفتاده ومیانی خرد وشکسته

ایدوب (بلای دردمندان از درودیوار می آید)
بیچاره رسیده رتبهٔ مرك ناكهانی وبام فتاده فرح
وفخور خرامان سمت سلامت وزندكانی اولدی .
ناكاه محل معركه‌دن بركروه انبوه كذار ایدوب كیفیت
حالی مجروح دلفكاردن تفحص و استفسار ایدر .
ناتوان سوزان وداع روح وروان اثناسنده
كریه كنان جوابه كشاده دهان اولوب دیركه
بركیسه‌نك حال دل بدمآلی نه كونه كه بومرد دیكر
فرازبامدن فتادهٔ خاك سیهفام وبن دلشكسته‌یی
خرد ومرد ایلیه . بونی بسط وایرادن مراد
وحاصل اولدركه بنم دخی برچه‌ك خرابی وسیه‌مستلكی
واوضاع شتر كربه وبیهوده عربده‌لری جهتندن
كردن حلالم سلاسل نهی حرامده كرفتاراولدی .
(مل) كه بومقدمه‌یی تمام وبوفصلی واصل مقام
انجام ایتدی (كل) دهنكشای قهقههٔ استهزا
اوله‌رق سر آغاز كفتار ایلدی . ودیدی .

* جواب كل *

ابررا بین كه چون همی نالد
هردم ازهمنشین ناهموار

چونكه صحبت انیس ناجنس وهمدم ناهمواردن

کزند وضرر مشاهده قیلدك . همنشینان نااهل
وبد آموزدن کریز وحذر ایله .

زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار

(ملی) ده دیدی .

※ جواب ملی ※

(بسا لطیفه که درضمن حکمت باریست) بو کیفیتك
دخی وراسنده مخفی حالات ونهانی حکمت واردر .
« ان الله الطاف خفیة » ایزد تعالی جل جلاله نك
هر بر سرمودهٔ مستتر صد هزار حکمتی و پردهٔ
حکمتدن نهان هزاران صور لطافت اشعارایدر
حالاتی موجود ومقرردر .

خدای عزوجل ضمن هرچه را بکند
لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود

لکن برمرده که اطلاع وآفریده دن برفرده اکاسبیل
تیقن وآکاهی بیرون حد امکاندر .

این کارها بخدمت یزدان مقدرست
زان کس بسر حکمت یزدان نمیرسد

آکاه اولکه فتادهٔ ورطهٔ حرمت اولماغی حکمتلرندن
اولا بری بودرکه پیغمبریمز محمد المصطفی صلی الله
تعالی علیه وسلم حضرتلرینك مدت عمر نازنین امت

عالینقبتلری علی وجه الاتم مطابق قول اعجاز توأملریدر. قال علیه السلام «اعمار امتی بین سبعین وستین» بن خودلهو ونشاط وسبب لعب وانبساطم جناب ایزد علیم ووعلام بنی پابستهٔ دام خرام ایلدی . تاکه عمر کوتاه تیز رفتارلری بالجمله کوشهٔ سجادهٔ طاعت و عبادتده کذار ایده . ثانیا سید المرسلین سرافراز اکلیل جلیل «وما ارسلناك الا رحمة للعالمین» خواجهٔ رسالت محمد الامین صلی الله تعالی علیه وعلی آله المرتضین وصحبه اجمعین صورت رحمت الهی وکنهکاران امتك شفیع وپناهیدر .

کورنجه کند بهر شفاعت قدمی
کار همه عاصیان بساز دیدمی

یعنی رحمت حق عزوعلا امت محمد اوزره بالتمام ظاهر وهویدا وسراسر عالم وعالمیان فیض رحمت عام ایزد عزیز العلامدن حصه کیر وبهرمند اولوب ظهور رحمت ملك الغفور اهل معصیت امتده علی الوجه الکمال نمایان وآشکار اوله (عامدراطفی حق تعالینك)

رند دردی کش ما کرچه ندارد زروزور
خوش عطا بخش وخطاپوش خدایی دارد

وآنلردخی برمصداق فرمودهٔ رسول رب شکور که

« امة مذنبة ورب غفور » در . رحمت وغفرانه محتاج
وسزاواردر . وشايانكردر . نقل ايدرلركه تارك طنطنهٔ
ملك وخدم وفارغ ديهيم وحشم حضرت ابراهيم
ادهم . قدس سره العزيز الاكرم . برشبانكاهى
خال زيورافزاى روى زمين انسان العين ديدهٔ مسلمين
يعنى خاتون سيهپوش كعبة اللهى (زادالله شرفا)
طواف ايدر . ودست تمنا . ونيازى . دركاه خداى
چاره ساز و بى انبازه بازايدوب دير .

(لمنشئه)

الها پادشاها چاره سازا
شهنشاها كريما دلنوازا

بنى روسياهى معصيت وكناهدن حفظ ونكاه
ايله . برآوازخرد كداز وطنين انداز صماخ سامعه سى
اولوركه . هنوز سن اميد ورجا ايديورسك . اكرچه
بندكان دركاهمه نكاه دار معصيت اولورسم .
رحمت بيغايت و مغفرت بينهايتم كيده ظاهر
و عيان اولور .

مجرم كراين دقيقه بداندكه دمبدم
مارا چه لذتيست ز عفو كناهكار
همواره ارتكاب جرايم كند بعمد
پيوسته نزد ما كنه آرد با عتذار

(لمنشئه)

تعالى الله زهى احسان بيحد
زهى غفران وعفو ولطف سرمد

نيجه عفو بيعد

عفوا اضل ذوى الجرايم كلهم
حتى لقد حسد المطيع المجرما

الشيخ سعد الدين الحموى بيوررلر كه «باطن معصيت توبه واستغفار وباطن توبه محبت ايزد جليل وغفار» در. بر معناى كريمهٔ «ان الله يحب التوابين» بناء على هذا بنى انداختهٔ كرداب حرام قبلوب قلوب وباطن ناسه بيشتر وبيشمار بكا ميل ومحبت واعتبار ويردى. ناكاه كندو كرم وعاطفت ورحمت ومغفرتنى آشكار واظهار ايليه.

شادى بروزكار كدايان كوى دوست
برخاك ره نشسته باميد روى دوست

(رباعى)

آباد خرابات زمى خوردن ماست
خون دو هزار توبه در كردن ماست
كر من نكنم كناه رحمت كه كند
آرايش رحمتست كنه كردن ماست

(مل) چون بو فصلی تمام ایتدی . مجلس بر پرده ده
گرما گرم و کشاده و درون ارباب بزمه بر مرتبه آتش
شعله فروز و دلسوز فتاده اولدیکه فریاد آواز عاصیین
وولوله انداز غلغلهٔ سپهر برین وناله وآه دل حزین
وجان سوز عاشقان وغریوانین دردمندان طنین
افکن مسامع متمکنان علیین اولوب درحال بونوای
شرففزایه سر آغاز ایلدیلر .

زین روی ره عشق راه تنکست
باخود نه بان صلح نه باس جنکست
شد در سر نام وننك عمر همه کس
ای بیخبران چه جای نام وننکست

(مل) چون بو ترانه ایله نوازنده ساز دلکش صریر
اولوب مثال منکوش کوش مستمعانده جایکیر وبالجمله
پاکدل وصاف ضمیر اولدیلر (کل) دخی افراط شرم
وحجابندن سرفرو پردهٔ کریبان پشیمانی واندیشهٔ
(مل) ده سری کشیدهٔ جیب شیشه ایدوب برای
استحلال وفتادهٔ پای یکدیکر مناظره ومحاوره دن
فارغ البال اولدیلر . پس مرد پاکبین وحق کزینه
لازمدرکه بو کلمات پرنکاته نکهساز مطالعه ودقت

ونظر انداز چشم بصیرت اولوب « ویضرب الله الامثال للناس » فحوای شریف و معنیٔ لطیفندن تشخیص وتعبیر ایده‌لرکه هیچ بر رمز دلپذیر و بر چیز بی حکمت و بی معنی دکلدر .

(نظم)

مرد باید که بر تواند برد
ورنه عالم پر از نسیم وصبا ست

که چندین پرده‌ها از بهر ساز یست
خدا را در دل هر بنده راز یست

ازان روید کل وخار اندرین باغ
که هم طاوس درکارست هم زاغ

اکر نیك و بدی بینی مزن دم
که هم ابلیس می باید هم آدم

(تاریخ مناظره)

تاریخش را که جست وجو میکردم
هاتف کفتا رسیدهٔ با آخر

اشبو (مناظرهٔ کل مل) برنجی دفعه اوله‌رق تصویر افکار مطبعه‌سنده طبع اولنمشدر .
سنه ۱۲۸۵ جمادی الاولی ۱۲

PL
248
F288
M8
1868